

شماره چهارم

تاریخ: ۱۳۹۹/۹/۱۶



#ویژه نامه روز دانشجو

نشریه

دانشجویی



دانشگاه اراک

پردیس زینب کبری اراک

سر دبیر

سحر حسنی

مدیر مسئول

فردوس منصوری

مسئول تیم طراحی

الهام اسفندیاری

تیم طراحی

یگانه قاسمی

سارا فرج دنیوی

تیم ویراستاری

رومینا رحمتی نژاد

عطیه خراسانی

نویسندگان

رضا عزیزی

ایمان رفیعی

مجید شمشیری

سحر حسنی

احمد سلیمانی آشتیانی

مطالبه گری

۱

دانشجویان آنلاین

۲

کافه کتاب

۳

چرا معلم شده ای!

۴

بیدار باش دانشجو

۵

مطالبه‌گری

بنابر فرموده‌ی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در نشست سراسری با وزیر، معاون‌ها و مدیرهای آموزشی کشور، دانشگاه فرهنگیان و دانشگاه شهید رجایی را از بهترین مراکز برای مسائل فرهنگی و آموزشی معلمان آینده این کشور ذکر کردند و همچنین طبق دستور آکید ایشان مبنی بر ایجاد ظرفیت سازی و سازماندهی مناسب، به نحوی که حتی یک معلم از غیر از این مسیر وارد آموزش و پرورش نشود و همچنین طبق ماده‌ی ۶۳ قانون برنامه‌ی ششم توسعه، جذب و تربیت معلمان باید از طریق دو دانشگاه فرهنگیان و تربیت دبیر شهید رجایی صورت بگیرد؛ اما پس از اعلام نتایج کنکور، گواه اخباری بودیم که با اسناد و قوانین جور درنی‌آمد؛ اخباری که نشانگر کاهش گنجایش دانشگاه فرهنگیان و افزایش گنجایش پذیرش از دانش‌آموخته‌های سایر دانشگاه‌ها بود.

براساس ماده‌ی ۲۸ اساس‌نامه‌ی دانشگاه فرهنگیان، به نوعی یک استثنا بیان شده‌است که تنها بخشی از نیروهای آموزش و پرورش در رشته‌هایی که امکان توسعه‌ی آنها توسط دانشگاه وجود ندارد، با رعایت ضوابط و مقررات وزارتخانه و با پشت سرگذشتن دوره‌ی یک‌ساله‌ی مهارت‌آموزی می‌توان از دانش‌آموخته‌های موسسه‌های آموزش عالی دیگر جذب کرد. حال آنکه با وجود انواع رشته‌های علوم پایه و انسانی در دانشگاه فرهنگیان، کاربرد زیاد و فراقانونی این ماده توجیهی ندارد؛ چراکه باعث به حاشیه رفتن ۱۵ رشته‌ی تخصصی دانشگاه فرهنگیان می‌شود.

به نظر می‌رسد تفسیر اشتباهی از این قانون وجود دارد و چیزی که اکنون گواه آن هستیم این است که ماده‌ی ۲۸ نه‌تنها یکی از روش‌های اصلی جذب معلم شده‌است؛ بلکه ظرفیتی بیشتر از دانشگاه فرهنگیان و تربیت دبیر شهید رجایی را نیز به خود اختصاص داده‌است؛ اگرچه برپایه‌ی گفته‌ی خود معلمان، این دوره‌ی یک‌ساله‌ی مهارت‌آموزی نیز به‌خوبی رقمی خورد؛ بنابراین فردی به کلاس درس می‌رود که، درس معلمی را نخوانده‌است و مهارت کافی برای معلمی ندارد.

در آماری که توسط وزارت آموزش و پرورش منتشر شده‌است؛ امسال حدود ۷۵ هزار معلم، جذب خواهند شد که از این تعداد کمتر از یک‌سوم؛ یعنی فقط ۲۰ هزار نفر، سهم دانشگاه فرهنگیان و تربیت دبیر شهید رجایی است.

حال پرسش این است با توجه به این نکته که آموزش و پرورش، با کسری حدود ۲۰۰ هزار معلم روبه‌روست، چرا گنجایش پذیرش دانشگاه فرهنگیان بر اساس راهبرد تربیت چهارساله کاهش پیدا کرده‌است؟

آیا نمی‌توان با فراهم آوری سیاست‌های برابری به جای جذب یک‌باره بیش از ۵۰ هزار معلم از راهی غیر از تربیت معلم، با عملیاتی‌کردن سندها، قوانین و مطالبات رهبری مبنی بر اختصاص دادن زیرساخت‌های کمی و کیفی به دانشگاه فرهنگیان از منابع و امکانات دولتی بدون استفاده، هم به کیبود معلم در سال‌های آتی پاسخ داد و هم به جای پذیرش معلم، بدون قرارگرفتن در جریان تربیت معلم، از نیروهای با کیفیت که برآمده از دانشگاه فرهنگیان و متخصص در امر تربیت هستند، استفاده کرد؟

دوم اینکه، آیا به‌درستی، برگزاری درس این دوره‌های کوتاه مدت، بدون دیدن حتی یک‌استاد و به صورت مجازی و یا برگزاری دوره‌ی فشرده‌ی ۶-۷ روزه و یا حتی دوماهه در روزهای پنج‌شنبه و جمعه، فرد را به لحاظ علمی، مهارت‌های معلمی و مبانی معرفتی-عقیدتی، برای شغل حساس و سرنوشت‌ساز معلمی آماده می‌کند؟



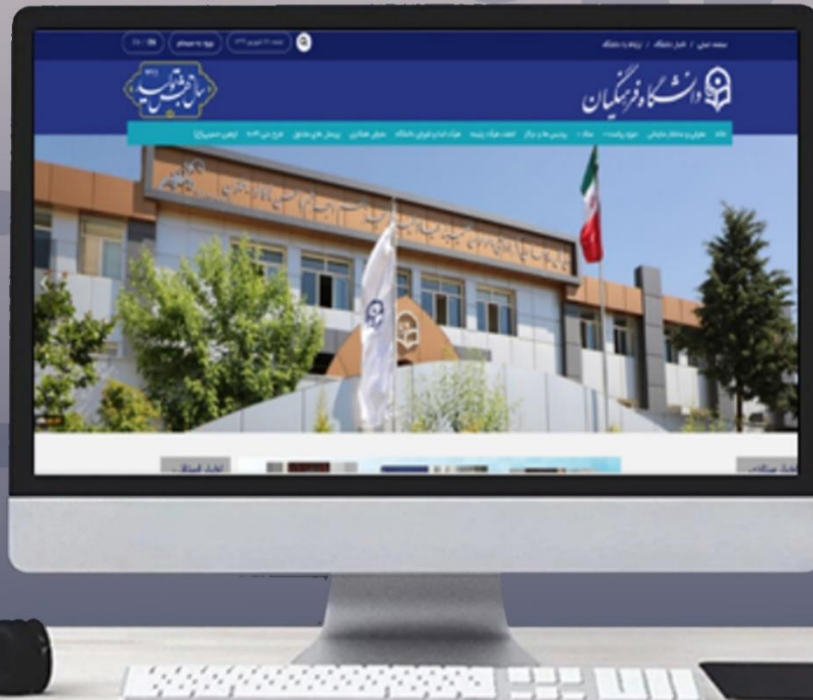
بنابراین از نمایندگان محترم، خواستاریم با قدرت در برابر عملکردها و سیاست‌های ساده‌اندیشانه‌ی برخی از تصمیم‌گیران حوزه‌ی آموزش کشور بایستند و با دست‌آویز قانونی به گفتارهای ماده‌ی ۲۸ اساس‌نامه‌ی تشکیل دانشگاه فرهنگیان و بند ۶۳ برنامه‌ی ششم توسعه، به نمایندگان محترم توصیه می‌شود در مقابل هرگونه استخدام معلم، خارج از دانشگاه فرهنگیان و دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی آکیدا مخالفت شود.

(و سلام و رحمت و برکت‌های خداوند بر شما)

طرحجویان آنلاین

لذت حکایت آموزش مجاز و شوق
طرحجویان به تشکیل کلاس هر آنلاین

جمعی از عاقلان و عارفان زمان
به نام دانشجویان فرهنگیان
فرستادند به روح بانی سامانه، سلام!
چو یک گله‌ی حیران از آدمیان،
به این‌واژه‌ی نامقدس سلام!
به آموزش مجازی که شناسدش مکان،
به هنگام شست و شو و رفع حجاب
و یا لقمه‌ی غذا اندر دهان و زبان؛
والله که این‌خلق برگشته‌بخت
که داستان بدبختیشان، شد رمان!
به آرامش رفتن استاد، سلام!
به طوفان شروع کلاس‌های همزمان؛
به درس‌های انباشته‌ی آخر ترم، سلام!
به آسایش قبل فرجه‌ی کران تا کران؛
به امتحانات گروهی تنها، سلام!
به رود معدل الف‌ها که شد دریای روان؛
به بساط غم‌انگیز گزارش‌نویسی، سلام!
از استاد سخت‌گیر، امان و امان و امان...
که دانشجویان به دنبال کوشش روند...
و این هست در شوقشان چند عیان
به دنبال تبدیل آن‌لاین به آف‌لاینند
کلاس مجازی هم؛ مگر می‌شود، کرد نهان...



هدف حقیقی کتاب آن است که ذهن را به دام فکر کردن بیندازد.

کریستوفر مورلی...

این ارزشیبا به صورت ویژه و با لحنی عامیانه و صمیمی به زندگی دانشجویی می‌نگرد و کم و کیف آن را روایت می‌کند. مصطفی یوسفی در این کتاب سعی دارد تا دانشجویها را با محیط دانشگاه، افراد و مکان‌های مرتبط با دانشگاه آشنا کند.

در این کتاب سعی شده‌است تا به پرسش‌های متداول دانشجویها و دانش‌آموزهای علاقه‌مند به تحصیل در دانشگاه؛

از جمله:

محیط دانشگاه،

ویژگی‌های دانشجوی،

روابط و معاشرت‌ها

در محیط دانشگاه،

تشکل‌های دانشجویی

و خوابگاه و... پاسخ

داده شود.

کتاب، از عنوان‌های

مختلف تشکیل شده

است که در هر عنوان

به یکی از موضوع‌های

دانشجویی می‌پردازد؛

کتاب، در اولین عنوان

با موضوع «کنکور» شروع می‌شود و بعد «دربست دانشگاه» و...

سرآغاز کتاب:

«قبل از اینکه بخواهیم از دانشجوی، دانشگاه و مشکل‌های

مربوط به آن صحبت کنیم باید کمی عقب‌تر برگردیم،

زمانی که می‌خواستید خودتان را برای کنکور آماده کنید.

یه‌اتاق، یه‌دانش آموز، یه‌عالمه کتاب و جزوه و برگه‌ی سیاه شده!!»

در بخش‌هایی از کتاب می‌خوانیم :

«دانشجو کیست؟

دانشجو کسی است که با هزار نذر و نیاز و با بستن هزار دخیل به

هزار امامزاده به دانشگاه، قدم می‌زاره !

انسانی لاغراندام، نحیف، عصبی، بی‌پول، که علاقه‌ی عجیبی به

تخم مرغ و سیب زمینی داره !

دانشجو موجودی است با دمپایی‌های لنگه به لنگه !

دانشجو کسی است که دشمنی عجیبی با کتاب و جزوه

داره !

اینها همه، تعاریفی هستند که در طنزهای دانشجویی و

پیامک‌ها در وصف دانشجو گفته می‌شود؛ اما **در حقیقت،**

دانشجو چیز دیگری است :

دانشجو کسی است که در دانشگاه به دنبال علم، علم‌جویی،

کسب برتری‌های اخلاقی و مهارت‌های اجتماعی می‌باشد.

دانشجوی موفق، دانشجویی است که بتواند در فعالیت‌های

دانشجویی؛ از جمله: فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و به

خصوص فعالیت‌های علمی-پژوهشی هم، فعال باشد .

درواقع، یکی از مهمترین ویژگی‌های جداسازی دانشجویان،

میزان مشارکت آنها در فعالیت‌های پژوهشی و کارهای

تحقیقاتی است .

متأسفانه، بعضی از دانشجویان، بعد از چند ترم، هنوز از آدرس

دقیق کتابخانه‌ی مرکزی یا مرکز تحقیقات، بی‌اطلاع هستند؛

چه برسد به اینکه بخواهند از آنها برای کارهای پژوهشی استفاده

کنند!



مجید شمشیری

آموزش ابتدایی، ۹۸

معلم

شده‌ای؟



برای تحمل بار سنگین معلمی،
زمینه‌هایی لازم است

این زمینه‌ها از تفکر شروع می‌شود،

تفکر در انسان و در جهان، و نقش او در
جهان.



این بینش، این تفکر و این جهان‌بینی،
ما را به عقیده‌هایی می‌رساند و این عقیده‌ها
است...

که می‌توانند نظام‌ها و حکم‌ها را تحمل کنند.

دین با تفکر شروع می‌شود؛

که می‌توانند نظام‌ها و حکم‌ها را تحمل کنند.

دین با تفکر شروع می‌شود؛



این تفکر، استعداد‌های بزرگ انسان را
نمایان می‌کند.

مشخص می‌کند انسان چقدر سرمایه دارد

و در این دنیا باید چه کاری انجام دهد و

چطور حرکت کند.

هنگامی که مقدار استعدادها مشخص شد،

معلوم می‌شود انسان چقدر راه در پیش دارد.

من در تفکر خودم محکومیت را می‌یابم و

حاکم را.

این است که به او علاقه‌مند می‌شوم،

عشق او در وجود من شعله‌می‌کشد

و در این حال که من فقر محض،

که تو همانند یک کارمند اداره
نیستی؛

♦ تو با «انسان‌هایی» سروکار
داری که بسیاری از مباحث‌های «زندگی»
شان را از تو می‌آموزند؛
کارها و حرکتهای تو را الگو قرار
می‌دهند.

♦ بخش بزرگی از شخصیت آنها را
«حرف‌ها» و «رفتارهای» «تو»
می‌سازد.

♦ اگر ناسالم باشی، نسل‌هایی را ناسالم
کرده‌ای و اگر سالم باشی، نسل‌ها را سالم
کرده‌ای.

♦ به طور معمول پرسیده می‌شود که در
کلاس چگونه باید بود؟

در حالیکه پرسش مهم‌تر این است که
به‌طور کلی، چرا باید معلم بود؟

♦ ما تا نقش انسان در هستی را درک
نکرده‌باشیم،

نقش معلم در کلاس را نخواهیم فهمید.

تا "چرا" بودن انسان پاسخ نگیرد،

"چگونه" بودن او جواب نخواهد گرفت.

♦ آیا نقش تو، تعیین کننده‌ی شغلت
بوده‌است؟

♦ چگونه می‌توان از یک معلم،

«صبر» و «تحمل» و «فداکاری» و «از
خود گذشتگی»

انتظار داشت، درحالی‌که نداند «چرا باید

صبور و ایثارگر باشد»؟!

♦ «و کَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ
خَبْرًا» :

و چگونه صبر می‌کنی به آنچه احاطه
نکرده‌ای به آن از راه دانش؟

در حالی که فرصت‌ها چون ابر می‌گریزند
و زمان همچون کودکان پابره‌نه در
کوچه‌های شهر می‌دود
و ما در کار تماشای «خسران» خویش؛
در معامله‌ای که هر ثانیه، «هستی» را با
«نیستی» مبادله می‌کنیم؛
آیا لحظه‌ای اندیشیده‌ای؟
و با طرح چند پرسش از خویش، ابرهای
بارور در گذر زمان را به «باریدن» و
سیراب کردن،

واداشته‌ای تا در بارش زلال آن به «رویش»
و «رستگاری» برسی؟!



♦ که... «که هستی»،
«چه می‌کنی»،



«برای که کار می‌کنی»،
«چرا کار می‌کنی»،

«در کجا هستی»،

«به کجا می‌خواهی بروی»،

«به کجا رسیده‌ای»

و «به کجا رسانده‌ای»!!

♦ بگذار، صمیمانه از تو این را بپرسم
که،



راستی، «چرا معلم شده‌ای؟»

♦ انگیزه و نیت تو برای انتخاب این کار

چه بوده‌است؟ آیا معلمی را به عنوان یک

«شغل» همانند سایر شغل‌ها، برای کسب

درآمد گزیده‌ای؟

♦ آیا در طلب یک کار به اصطلاح

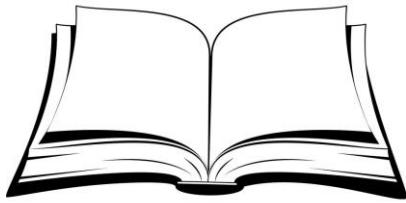
بی‌دردسر و با چندماه

تعطیلی با مزد و حقوق، بوده‌ای؟

♦ اگر چنین است،

در خویش، تجدید نظر کن





«برگرفته از قسمتی از کتاب تربیت کودک»

امروزه دانشگاه و کلاس هم یک میدان جنگ است که در آن، نوع دیگری از مبارزه، با دشمنی دیگر و با شگردهایی متفاوت جریان دارد. مبارزه با فقر فرهنگی، اسارت فکری و کوشش برای قطع ریشه‌های وابستگی در اندیشه، فرهنگ، هنر، صنعت، علوم و کلاس، گلخانه‌ی خوشبوی باغ زندگی است. درس، سیراب کننده‌ی جان عطشناک دانش‌آموز و دانشجو است و زندگی مدرسه، آواز گوش‌نواز و دلنشین آموختن است. پس اکنون که در راه آموختن هستی، به خوبی بیاموز تا در آینده نیز آموزگار خوبی باشی شرط آموزگار خوب بودن، آموزنده‌ی خوب بودن است و نه چیز دیگری. پس، بیدار باش دانشجو معلم! و از همین ابتدا در تکاپو و تلاش باش تا در پایان راه نتیجه را پر بارتر از این، آغاز سازیم و پایان را به زیبایی شروع قرار دهیم.

استعدادهای ما ادامه‌ی ما را نشان می‌دهد؛ این جهان بینی و بینش، نقش انسان را نشان می‌دهد.



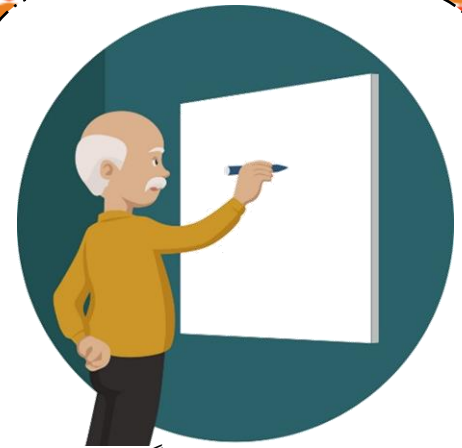
وقتی که جهان این همه گسترده است و دنیا راه است و انسان کارش حرکت است، ناچار، نقشش در این هستی این می‌شود که از این قانون‌هایی که در هستی گذاشته شده است،

بهره‌برداری کند و آن را با حرکت و آن هم حرکتی دلیر، هماهنگ کند. وقتی که انسان دنیا را وسیع دید، دیگر در تنگنای یک مرحله نمی‌ماند؛ وقتی که خودش را بزرگ دید، به کم قانع نمی‌شود، وقتی که دنیا راه، راه دید، سر راه نمی‌ماند.

معلمی که بر اساس شناخته‌هایش، عشق به کار یافت،



تحرك هم، خواهد یافت و بنابراین، کار اول من و تو این می‌شود که خود را بسازیم؛ زیرا دیگر سازی ممکن نیست. تا خود سوزی، صورت نگرفته باشد خود سازی نمی‌شود؛ مگر اینکه انسان، شهادت خود سوزی را بیابد و با دست توانای خویش شعله‌ای برافروزد، ناپاکی‌ها و آلودگی‌های وجودیش را بسوزاند و تولدی تازه، بیابد.



ناتوانی محض و نادانی محض و گرفتاری

محض خویش راه، در تفکر باز می‌شناسم؛ به او که بی‌نیاز است و همه چیز را از او دارم، بسته می‌شوم و به او گرایش پیدامی‌کنم و عشق او و علاقه‌ی او مرا به طرف هر کاری می‌تواند بکشد.

وقتی که عشق‌های کوچکتر، معشوق‌های محدود تو را به کارهای بزرگی کشیدند و بیستون‌ها را به پا کردند،

چطور می‌شود عشق او کارهای بزرگتری به وجود نیاورد و بارهای سنگین تری را تحمل نکند؟ باز با تفکر در استعدادهای خودم، مشخص می‌شود

که کار من رفاه نیست، خوردن و خوابیدن و خوش بودن نیست، لذت نیست، من برای اینکه به لذت برسم به این همه استعداد نیاز نداشتم.



من برای اینکه به رفاه دست پیدا کنم این همه سرمایه احتیاج نداشتم وقتی کار من حرکت باشد، دنیا می‌شود: راه من، و من در این راه نباید گردی به پا کنم و در این راه نباید سنگ راهی بشوم و باز با شناخت مقدار استعدادهای من، طول راه من، مشخص می‌شود.

شرط آموزگار خوب بودن

آموزنده‌ی خوب بودن است

سحر حسنی، آموزش ابتدایی ۹۷



بیدار باش

دانشجو

زیبایی، دانایی، نیکویی؛ اینها پایه‌هایی هستند که یک‌انسان برای رسیدن به فرهیختگی، بدان نیازمند است و اما دانشجو! به‌راستی که دانشجو چه ترکیب زیبا و چه صفت مناسبی است برای آدمی و درحقیقت چه چیزی بهتر از اینکه انسان جوینده‌ی دانش باشد؟ پس شاید بتوان گفت که اگر کسی به معنای واقعی کلمه، دانشجو باشد یکی از پایه‌های فرهیختگی را کسب کرده‌است. شاید هم، به همین راحتی نباشد. بگذریم!

به‌راستی از بین این‌همه جوان پر شور و با انگیزه که پس از تمام کردن دوره‌ی دبیرستان با اراده‌ای پایدار و گام‌های استوار وارد دانشگاه‌ها می‌شوند و لقب دانشجو می‌گیرند؛ چه تعدادشان بی‌گمان به هدف کسب علم و دانش و رسیدن به پایگاه‌های فرهیختگی آمده‌اند؟ شاید بشود گفت تعداد افرادی که هدفشان این باشد بسیار کم است. آنقدر کم، که می‌شود از آنها چشم‌پوشی کرد؛ اگرچه، بگذریم از آن موقع که گزارشگر صدا و سیما، بلندگو به دست، مقابل دانشجویان نوآمده، جلوی درب ورودی می‌ایستد و این سوال را می‌پرسد و دانشجوها خیلی محکم پاسخ می‌دهند: "علم"؛ اما روشن است که پاسخ، این نیست؛ پس هدف اصلی دانشجوها از آمدن به دانشگاه چیست؟

به نظر شما آیا می‌توان گفت یک‌دسته‌ای هرگز نمی‌دانند هدف از دانشجو شدنشان چیست و از دانشگاه چه می‌خواهند؟ یا این که بگوییم گروهی هستند که هدف‌هایشان خیلی خوشایند نیست؛ مانند: فرار از سربازی، پافشاری خانواده، چشم و هم‌چشمی با فلان پسر یا دختر فامیل و...

آری تلخ است؛ ولی هستند دانشجویانی این‌چنین، برخی دیگر اما، هدفشان کمی معقول‌تر است. پیدا کردن شغلی مناسب، دریافت مدرک مهندسی، پزشکی، حقوق، روانشناسی و خیلی چیزهای دیگر که جانمایه تمامی این اهداف، ریشه دوانده‌است در ثروت؛ در یک کلمه اگر خلاصه کنیم هدفشان پولدار شدن است.

اما گروهی هم هستند که برای گیرایی‌های دانشگاه، دانشجو می‌شوند؛ اگرچه که همه‌ی فضاهای آموزشی گیرا و خوشایند هستند؛ اما هیچ کجا، دانشگاه نمی‌شود از رفاقت‌های دانشجویی بگیر تا غذاهای سلف و پرسه زدن‌های داخل محوطه و فعالیت در انجمن‌ها و کانون‌ها، شب‌های امتحان بیدار ماندن و درس خواندن و در آخر خواهش و التماس، مقابل درب اتاق استاد مربوطه برای گرفتن نمره؛ و هزاران مورد دیگر که باعث شده‌است دوران دانشجویی برای هر فردی در زندگی به یکی از دوران‌های طلایی بدل شود؛ اما آیا اینها هدف‌های مناسبی برای یک دانشجو جهت ورود به دانشگاه می‌باشد؟ پس به‌راستی علم چه می‌شود؟ چه کسی باید نگران سطح علمی و فرهنگی و اجتماعی جامعه باشد؟ چه کسی باید بشود پروفیسور حساسی یا دکتر علی شریعتی یا دانشمند هسته‌ای؟ یعنی از بین این‌همه دانشجو کسی پیدا نمی‌شود که واقعا دلش برای علم سوخته باشد و بخواهد یک گام بلند بردارد در جهت حفظ و ارتقای آن؟

آری تلخ است؛ ولی باید پذیرفت که بسیاری از ما هرگز نمی‌دانیم هدف چه چیزی است؛ هرگز نمی‌دانیم دانشجو کیست؛ غرق شده‌ایم در مفاهیم و کارهای بی‌ارزش که هیچ کدامشان دردی را دوا نمی‌کنند که هیچ، گاهی هم بر دردها می‌افزایند.

به امید روزی که بتوانیم به معنای واقعی کلمه دانشجو باشیم و درک درستی از اهداف و نگرش‌هایمان در راستای علم پیدا کنیم.

احمد سلیمانی آشتیانی
آموزش ابتدایی، ۹۸